

مطالعات علوم اسلامی انسانی

مقاله پژوهشی، سال دهم، شماره ۳۹، پاییز ۱۴۰۳ (ص ۳۵ - ۴۵)
دریافت: مهر ماه ۱۴۰۳ پذیرش: آذر ماه ۱۴۰۳

آزادی به مثابه قاعده‌ای فقهی

Freedom as a Jurisprudential Rule

سید حسن نجاتی زاده/ دانش پژوه سطح ۴ حوزه علمیه قم؛ دانشجو دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه مفید، قم، ایران.
علی کریمی/ دانش پژوه سطح ۴ حوزه علمیه قم؛ دانشجو دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه مفید، قم، ایران.

Seyed Hasan Nejatizadeh/ Level 4 scholar of Qom Seminary; PhD student of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Mofid University, Qom, Iran.

nejati88@yahoo.com

Ali Karimi/ Level 4 scholar of Qom Seminary; PhD student of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Mofid University, Qom, Iran.

Abstract

Among the pillars of the new approach in the social and political arenas is the introduction of the "rules governing relations and equations" which have a long scientific background in the history of Muslim social and political thought. What is interpreted as the broad title of "rules of jurisprudence" implies a set of pivotal and central principles in Islamic thought and practice that have been introduced over the past years and through the efforts of the great scholars of jurisprudence. However, it cannot be ignored that the application areas of the aforementioned rules are limited and their high and diverse capacities have not been examined and introduced as they should be. The result of this is the lack of practical development of the aforementioned rules in the "jurisprudential" arena (deducing rulings), which requires attention in accordance with the modern contemporary society. The meaning of the above analysis is that one can - and should - strive to reproduce jurisprudential rules in political, social, and economic fields, and in this way, while drawing the boundaries of Islamic political discourse, it is possible to recognize and introduce the model of practical Islamic politics. The present descriptive-

چکیده

از جمله ارکان تلقی نو در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی، معرفی «قواعد حاکم بر مناسبات و معادلات» آن‌ها است که دارای پیشینه علمی طولانی در تاریخ اندیشه سیاسی اجتماعی مسلمانان می‌باشد. آنچه با عنوان کلان «قواعد فقه» از آن تعبیر شده، دلالت بر مجموعه‌ای از اصول محوری و مرکزی در اندیشه و عمل اسلامی دارد که طی سالیان گذشته و به همت بزرگان حوزه فقهت معرفی شده‌اند. با این حال، نمی‌توان این واقعیت را نادیده انگاشت که حوزه‌های کاربردی قواعد مذکور، محدود بوده و ظرفیت‌های بالا و متنوع آن‌ها چنان‌که شایسته و بایسته می‌نماید، بررسی و معرفی نشده‌اند. نتیجه این امر، عدم توسعه کاربردی قواعد مذکور در عرصه «حکمی» (استنتاج احکام) است که می‌تواند متناسب با جامعه مدرن معاصر به آن توجه گردد. معنای تحلیل بالا آن است که می‌توان و باید به بازتولید قواعد فقهی در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اهتمام ورزید و از این طریق، ضمن ترسیم مرزهای گفتمان سیاست اسلامی، امکان شناخت و معرفی الگوی سیاست عملی اسلام را فراهم ساخت. جستار توصیفی تحلیلی حاضر بر اساس مصادر و منابع اصیل دینی - اعم از آیات و روایات، کنکاش در متون فقهی قدام و متاخرین و نیز با وام گرفتن از دیگر قواعد فقهی مشابه، در صدد آن است تا قاعده آزادی را به عنوان قاعده‌ای فقهی که می‌تواند در افق بالاتر از دیگر قواعد، آن‌ها را تحت تاثیر قرار دهد و مسیر استنباط فقهی را به فضای حقوقی نزدیک تر کند، اصطیاد و اثبات نماید. این قاعده به نوبه خود می‌تواند در حوزه‌های اجتماعی،

analytical study, based on authentic religious sources and resources - including verses and narrations -, exploring the jurisprudential texts of the ancients and the later ones, and also by borrowing from other similar jurisprudential rules, seeks to establish and prove the rule of freedom as a jurisprudential rule that can influence them at a higher level than other rules and bring the path of jurisprudential inference closer to the legal space. This rule, in turn, can open ways out of many jurisprudential bottlenecks in the social, political, cultural, economic, etc. fields.

Keyword: Jurisprudential rule, jurisprudential principle, freedom, rule of freedom, human rights.

سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و ... راه های برون رفت از بسیاری از تنگناهای فقهی را باز نماید.

کلیدواژه‌ها: قاعده فقهی، اصل فقهی، آزادی، قاعده آزادی، حقوق انسان.

مقدمه

آزادی مهمترین و گرامی ترین داشته انسان پس از حق حیات برای اوست و با از بین رفتن آزادی، نه مفهومی برای اعمال اختیاری باقی می ماند و نه معنایی برای دین و قانون باقی خواهد ماند. در حقیقت، ارزشمندی و کرامت انسان و نیز برتری او، در همین «آزاد بودن» نهفته است و بدون آن، مفهوم انسانیت خویش را از دست می دهد. به دیگر سخن، ارزش آزادی برای انسان به همان مقدار اهمیت دارد که حق بودن و حیات اهمیت دارد. بر همین اساس، دین مبین اسلام، انسان را به آزادی حقیقی دعوت می کند و با ایجاد نظام خاص دینی مبتنی بر بندگی خداوند و نفی بندگی هر موجود دیگری غیر از او، به دنبال آزاد نمودن بشر از هرگونه زنجیر عبودیت دیگری است. به علاوه، نه تنها اسلام به آزادی، پوششی قدسی داده و آن را مقدس شمرده است، بلکه آزادی در نگاه اسلام فریضه الهی و تکلیفی شرعی و واجب به شمار می آید و نه حقی از حقوق انسان که صاحب آن بتواند از این حق کوتاه بیاید. اسلام نه تنها در قبال آزادی و و بندگی، مواضع فکری و نظری صریحی را اعلام نموده، بلکه در میدان عمل، انقلابی را برای اصلاح وضع جامعه زمان خود در جهت ریشه کن کردن پدیده برده داری به راه انداخت که منجر به ریشه کن شدن آن نظام شوم گردید. در دین مبین اسلام ارزش آزادی نه تنها برای انسان مسلمان بلکه برای مطلق انسان ارزش شمرده شده است و آیات و روایات بسیاری بر این مهم دلالت می کند. اصولاً اعلام توحید به معنای آزادی انسان از هرگونه بندگی و عبودیت طاغوت از هر نوع و شکل آن است.

مفهوم شناسی

در بحث از قاعده آزادی، ابتدا نیازمند تبیین مهمترین مفاهیم به کار رفته در آن هستیم. در این مقال به مفاهیم آزادی، قاعده و قاعده فقهی می توان اشاره نمود:

مفهوم آزادی

در متون فقهی، مفهوم آزادی در موارد بسیاری مورد بحث قرار گرفته است، اما آنچه به عنوان مشکل این مباحث مطرح است، زاویه نگاه فقه به بحث آزادی است. در مباحث فقهی، با اقرار به حجم بسیار و دقت بالای مباحث آن، به نظر می رسد تنها به آزادی در مقابل رقیبت و بردگی پرداخته می شود (رزنتال: ۲۰۰۷، ۴۸) در حالی که مسئله آزادی مورد نظر ما، معنایی با دایره شمول بزرگتری است. به طور مثال منع افراد، اعم از آنکه آزاده باشند یا برده، از آزادی بیان یا آزادی در عقیده در مجال مورد نظر بررسی می شود، در حالی که این مسئله به برده یا آزاد بودن فرد ارتباطی ندارد و در هر دوی آن ها، مصداق سلب آزادی صادق است. همچنین در مباحث اخلاقی و ارزشی، متون دینی به آزادی یا حریت به معنای آزادی و زیر بار ظلم نرفتن و یا داشتن روح بزرگ و شخصیت پرداخته شده که این نیز هرچند از ابعاد می تواند در بحث ما کاربرد داشته باشد و از مبانی اثبات آزادی برای انسان به شمار آید، اما همچنان نمی تواند مسئله اصلی مورد نظر این تحقیق قلمداد شود.

مفهوم آزادی در اسلام علاوه بر اهمیت فقهی، بُعدی کاملاً اخلاقی دارد. در مکتب اسلام، آزادی برای انسان به عنوان «حق» در نظر گرفته شده و کسی نمی‌تواند آن را سلب نماید. البته این حق همواره با مسئولیت پذیری توأم بوده و انسان آزاد، به مسئولیت پذیری به عنوان امری پسندیده و موجب افتخار می‌نگرد. اسلام همواره به انسان به عنوان موجودی آگاه و دارای حق اختیار نگریسته و پیامبر مکرم اسلام (ص) و ائمه معصومین (ع)، تربیت انسان رها یافته از بندهای عبودیت غیر خدا را رسالت خویش دانسته‌اند و بهای سنگینی برای آن پرداخته‌اند. تا جایی که آموزه‌های اسلام، پذیرش اصل دین را منوط به گرایش آگاهانه و آزادانه می‌داند (بقره، آیه ۲۵۶؛ هود، آیه ۲۸). بنابراین آزادی از منظر اسلام، «رهایی از بندگی غیرخدا توأم با مسئولیت پذیری و اخلاق مداری» است.

مفهوم قاعده

قاعده که از کلمه «قعد» به معنای «نشستن» گرفته شده است. در لغت به معنای «اساس و پایه» می‌باشد. در زبان عربی عبارت «قواعد البیت» یعنی اساس و ستون‌هایی که خانه بر آن استوار است. بنابراین، قاعده، «شیئی است که بر روی زمین استقرار می‌یابد تا شیء دیگری بر آن، بنا گردد». (ابن منظور: ۱۴۱۴، ۳، ۳۶۱ و طریحی: ۱۳۷۵، ۳، ۱۲۹). اما در اصطلاح، قاعده به معنای «ضابطه» و «قانون» است؛ یعنی «یک حکم کلی که بر مصادیق و جزئیات خود منطبق می‌شود» (موسوی بجنوردی: ۱۳۷۷، ۱، ۶-۵). چنان که مثلاً در علم نحو، «کل فاعل، مرفوع» یک قاعده می‌باشد. نظر به اهمیت فقه و استنباط احکام شرعی، بی‌شک هر عاملی که بتواند در جهت تسهیل در حفظ و تنظیم مسائل پراکنده فقه و نیز تکوین و تقویت ملکه فقهی و فهم مقاصد شریعت اثرگذار باشد، حائز اهمیت خواهد بود. قواعد فقهی را می‌توان یکی از مهمترین این عوامل دانست.

مفهوم قاعده فقهی

در تعریف قاعده فقهی گفته شده: «قاعده‌ای است که احکام شرعی از آن به دست آمده و یا استفاده می‌گردد، لکن نه به طریق توسیط و استنباط، بلکه به طریق تطبیق و انطباق، مانند انطباق کلی طبیعی بر افراد خودش». (فیاض: ۱۴۱۰، ۱۸) شاید بتوان جامع ترین تعریف را اینگونه بیان کرد: «قاعده فقهی، قضیه‌ای فقهی غالبی (اکثری) است. قاعده فقهی دارای ویژگی‌های خاصی است از جمله آنکه قانونی کلی است که مرتبط با شبهات موضوعیه و قابل تطبیق بر مصادیق جزئی و دارای نتیجه و حکمی جزئی است و نیز قابل کاربرد از سوی مقلد می‌باشد». (ایروانی: ۱۴۳۲، ۱، ۱۳-۱۵) از آنجاکه قواعد فقهی منحصر به تعداد معینی نیستند لذا می‌توان با جستجو و کنکاش در کتب فقها و احکام شرعی، قواعد زیادی را اصطیاد نمود.

از آنجا که میان قواعد فقهیه و قواعد اصولیه در استنتاج احکام شرعی تعامل فراوانی وجود دارد و در عین حال هر دو آن‌ها دارای شباهت‌هایی به یکدیگر هستند، ولی ذکر اهم وجوه تمایز و فرق آن دو امری ضروری است که عبارتند از:

۱. اجرای قاعده فقهی، میان مجتهد و مقلد، مشترک است، ولی تطبیق قاعده اصولی، ویژه مجتهد است (انصاری: ۱۴۱۹، ۲، ۵۴۴).
۲. قاعده فقهی، استقلالی است در حالی که قاعده اصولی، آلی بوده و ابزاری برای استنباط احکام است (سبحانی: ۱۴۲۳، ۱، ۵ و ۶).
۳. قاعده فقهی، مستقیماً به عمل مکلف تعلق می‌گیرد بر خلاف قاعده اصولی که تعلق آن به فعل مکلف با واسطه است (حکیم: ۱۴۱۸، ۴۳).

۴. قاعده فقهی، تطبیقی است ولی قاعده اصولی استنباطی می‌باشد (فیاض: ۱۴۱۰، ۱، ۸).

۵. غایت و هدف قاعده اصولی، بیان شیوه‌های اجتهاد و استنباط است، اما هدف قاعده فقهی، بیان حکم حوادث جزئی است (شهید اول: ۱۴۴۰، ۲، ۲۲۱).

با وجود آنکه در فقه اسلامی تنها از کتاب، سنت، اجماع و عقل به عنوان منابع استنباط نام برده می‌شود، اما قواعد و اصول استنباط و فقاہت می‌تواند بسیار باشد. در این راستا، فقهای امامیه، توجه ویژه‌ای به قواعد فقهی داشته و دارند. با این وجود، هنوز برخی از قواعد فقهی که البته در استنباط بسیار سرنوشت ساز هستند، نظر فقها را به عنوان قاعده به خود جلب نکرده‌اند. هر چند در لابه لای فتواها و استدلال‌های فقهی از این قواعد بهره بسیار برده شده است؛ ولی به صورت یک قاعده مدون نگاشته و حد و مرز آن‌ها، به وضوح تبیین نگردیده است. از جمله‌ی این قواعد، می‌توان به «قاعده آزادی» اشاره نمود. همان‌گونه که گذشت، در اهمیت آزادی انسان و جایگاه آن در شریعت هیچ شکی نیست و در ادامه بحث نیز به ادله آن نیز اشاره خواهیم نمود. بنابراین این پژوهش در صد آن است تا با نگاهی اولیه به منابع اصیل دینی و کنکاش در متون فقهی قدام و متاخرین و نیز با وام گرفتن از دیگر قواعد فقهی

مشابه، قاعده آزادی را به عنوان قاعده‌ای فقهی که می‌تواند در افقی بالاتر از دیگر قواعد، آن‌ها را تحت تاثیر قرار دهد و مسیر استنباط فقهی را به فضای حقوقی نزدیک‌تر کند، اصطیاد نماید.

در تعریفی اولیه، می‌توان قاعده آزادی را اینگونه معرفی نمود: «انسان در تمام شؤون زندگی شخصی خویش آزاد است مگر در مواردی که به طور قطعی خلاف آن ثابت گردد». و به عبارت دیگر: «آزادی عبارت است از نوعی اباحه که بر اساس آن، فرد می‌تواند هر فعلی را که بیانگر اراده اوست در هر حوزه‌ای از حوزه‌های عملی و با هر روشی که مورد پسند وی است، انجام دهد». و مقصود از آن، آزادی در اشکال مختلف از جمله آزادی عقیده، بیان، ازدواج، سیاسی، تملک و... است.

مبانی و مستندات قاعده آزادی

برای بررسی مستندات و مبانی قاعده آزادی به واکاوی منابع اصیل دینی می‌پردازیم و ضمن بیان ادله مثبت، به ادله نافی نیز اشاره خواهیم کرد.

آیات قرآن

در میان آیات مبارکه قرآن کریم، آیاتی وجود دارد که به اثبات قاعده آزاد کمک می‌کند. در عین حال با آیاتی روبرو می‌شویم که نفی آزادی از آنها استشمام می‌شود.

آیات مثبت

در بررسی آیات قرآن کریم به آیات بسیاری بر می‌خوریم که نه تنها بر اراده‌مند بودن انسان تاکید می‌کند، بلکه بر عدم تسلط حتی پیامبر مکرم اسلام (ص) و مجاز نبودن به کارگیری انواع ابزار فشار بر مردم در جهت پذیرش اسلام نیز دلالت می‌کنند. در برخی آیات بر حفیظ نبودن، مسیطر نبودن، وکیل نبودن پیامبر تصریح شده است. از جمله می‌توان به آیات زیر اشاره نمود:

«وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيفٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ» (شوری، آیه ۶)

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ حَفِيفًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ» (انعام، آیه ۱۰۷)

«فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيفًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَحَرَحَ بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ» (شوری، آیه ۴۸)

«قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيفٍ» (انعام، آیه ۱۰۴)

«مَنْ يَطْعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيفًا» (نساء، آیه ۸۰)

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ» (یونس، آیه ۱۰۸)

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا» (اسراء، آیه ۶۵)

«لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصِيطِرٍ» (غاشیه، آیه ۲۲)

از آیات فوق به دست می‌آوریم که علاوه بر اینکه پیامبر اسلام (ص) دخالتی در پذیرش حق از سوی مردم ندارد، همین انسان آزاد در برابر پیامبر و پروردگار خویش، جوابگو و مسئول است. در خصوص وظیفه اصلی پیامبر (ص) در برخی دیگر از آیات بر این مطلب که ایشان صرفاً بشیر و نذیر و یا صرفاً مبلغ پیام‌های الهی است و دخلی در هدایت پذیری یا گمراه ماندن افراد ندارد، تاکید شده است؛ قرآن می‌فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِنَ الرَّسْلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (مائده، آیه ۵) و نیز می‌فرماید: «فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» (آل عمران، آیه ۲۰) در آیات دیگری نیز اصل عدم اکراه در پذیرش دین (بقره، آیه ۲۵۶) و نیز اختیاری بودن هدایت پذیری (کهف، آیه ۲۹) مورد پذیرش قرآن است.

آنچه باید در خصوص این آیات مورد توجه قرار گیرد، این نکته است که تقریباً تمامی این آیات، ناظر به اصل پذیرش دین بوده و به مرحله ماقبل مسلمان شدن فرد اشاره دارند، در حالی که وضعیت انسان پس از پذیرش اختیاری دین و ورود به عرصه اسلام و حوزه آن، متفاوت بوده و وی را ملزم به تبعیت از آموزه‌ها و حرکت در چهارچوب تعیین شده از سوی آن می‌داند. به‌عنوان مثال یک فرد

می‌تواند در اصل پذیرش دین تشکیک نموده و آن را نپذیرد اما به صرف پذیرش، موظف به تبعیت از احکام آن است و اجازه انکار ضروریات دین را ندارد و در صورت بروز چنین واکنشی از سوی وی، طبق شرایطی با مجازات سختی روبرو خواهد شد. بنابراین در تاملی اولیه، نمی‌توان از این آیات برای اثبات قاعده آزادی استفاده چندانی نمود. در این بین، آیه مبارکه «وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شِيَابِئِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ» (بقره، آیه ۱۴) و نیز آیه مبارکه: «وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنْهُمْ خُشْبٌ مَّسْنَدٌ يَحْسِبُونَ كُلَّ صَيِّحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرَهُمْ فَأَتْلَهُمُ اللَّهُ أَنْىٰ يُؤَفِّكُونَ» (منافقون، آیه ۴) قابل استفاده و استناد برای این بحث هستند و اشکال سابق را ندارند. در آیه اول با توجه به آیات پیشین و پسین، قطعاً مقصود از افرادی که ایمان نمی‌آورند، گروهی از خود مسلمان هستند، اما در عین حال و به شهادت تاریخ، مورد عقاب و مجازات پیامبر(ص) قرار نگرفتند. در آیه دوم نیز که صراحتاً در خصوص منافقین بحث می‌کند، بازهم مورد مجازات قرار نگرفتند.

در برخی آیات دیگر قرآن نیز از لفظ (ذَرَّهُمْ) استفاده شده که به نوعی در برابر کسانی که قوانین اسلام را مراعات ننموده بلکه در جهت تضعیف آن گام برداشته‌اند، عملکردی که موجب وعیده‌های اخروی و شدیدترین تهدیدات الهی در روز جزا برای آنان شد، صبر پیشه نموده و از مجازات مستقیم آنان صرف‌نظر نموده است بلکه فراتر از آن، پیامبر اسلام(ص) با رفیق و مدار با آنان برخورد نمودند. (ابن سید الناس: ۱۴۱۴، ۲، ۸۳). این در حالی است که این رویکرد منافقین تا پایان عمر شریف ایشان استمرار داشت و حتی پس از فتح مکه، که قدرت حکومت ایشان چند برابر شد، باز برخورد قابل توجهی با آنان در تاریخ ثبت نشده است. (طباطبایی: ۱۳۹۰، ۱۹، ۲۹۰). در آیه دیگری می‌خوانیم: «الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أُنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجِهِ أُمَّهَاتِهِمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا» (احزاب، آیه ۶). این آیه مبارکه اگرچه به صراحت به دنبال اثبات آزادی برای انسان یا مسلمانان و مومنین نیست، اما برای اثبات نوعی ولایت برتر و سطح بالا برای پیامبر مکرم اسلام(ص) از تعبیر «اولی بالمومنین من انفسهم» استفاده می‌کند که به صورت ضمنی به ولایت مومنین بر خودشان اعتراف و اقرار می‌کند. از این معنی می‌توان دریافت که انسان دارای ولایتی بر خویش است که می‌تواند سرمنشا آزادی مورد نظر برای او باشد.

آیاتی نیز وجود دارند که هرچند موضوعی خاص را مورد نظر قرار داده‌اند، اما به گونه‌ای در آن حوزه حکم صادر نموده‌اند که گویی اصل در همه جا بر «آزادی انسان» بنا نهاده شده است. آیات مربوط به خوردن و آشامیدن از این دست است؛ خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (بقره، آیه ۱۶۸) یا می‌فرماید: «قُلْ لَا أَدْرِي مَا أَوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِيتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أَمَّا غَيْرُ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (انعام، آیه ۱۴۵) در اینجا هیچ محدودیتی برای خوردن قرار داده نشده و اصل را بر جواز، بنا نهاده است.

آیه مهم دیگری که می‌توان از آن یاد نمود، آیه نفی سبیل مخالفان بی ضرر برای اسلام است. در این آیه مبارکه می‌خوانیم: «إِلَّا الَّذِينَ يَبُولُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءَكُمْ حَصْرَتٌ صُدُورُهُمْ أَنْ يَقَاتِلُوكُمْ أَوْ يِقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يِقَاتِلُوكُمْ وَالْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا» (نساء، آیه ۹۰) در اینجا نیز با آنکه طرف مقابل از نظر عقیده با مسلمانان مخالف است، اما در صورتی که امکان ایجاد روابط مسالمت آمیز با آن‌ها وجود داشته باشد، آموزه‌های اسلامی تعرض به آنان و هرگونه تسلط و تحکم بر آنان را روا نمی‌داند. ضمن آنکه صرف بررسی آیات به تنهایی، می‌تواند به عنوان تحقیقی مستقل مطرح گردد اما در همین حد، به نظر می‌رسد از مجموع این دسته از آیات، می‌توان نوعی آزادی بیان، آزادی عمل و آزادی عقیده را استنباط نمود.

آیات نافیه

در این بخش با آیاتی روبرو هستیم که به صورت مستقیم و صریح و یا به طور غیر مستقیم و ضمنی آزادی‌های انسان را محدود می‌داند. قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا» (احزاب، آیه ۳۶) در این آیه مبارکه به صراحت اعلام شده که حوزه عمل، بلکه اظهار نظر و تصمیم‌گیری افراد، محدود به نظر خدا و پیامبر(ص) اوست. خصوصاً که از کلمه «خیره» استفاده می‌کند که در واقع اشاره مستقیم به اختیار، تصمیم‌گیری و اراده آدمی دارد. البته «قَضَىٰ» در اینجا به معنی «قضای تشریحی» و قانون و فرمان و داوری است و بدیهی است

که نه خدا نیازی به اطاعت و تسلیم مردم دارد، و نه پیامبر چشم‌داشتی، در حقیقت، مصالح خود آن‌ها است که گاهی بر اثر محدود بودن آگاهی‌شان از آن با خبر نمی‌شوند، ولی خدا می‌داند، و به پیامبرش دستور می‌دهد. این درست، به مثابه آن می‌ماند که یک طبیب ماهر به بیمار می‌گوید، در صورتی به درمان تو می‌پردازم که در برابر دستوراتم تسلیم محض شوی، و از خود اراده‌ای نداشته باشی، این نهایت دلسوزی طبیب را نسبت به بیمار نشان می‌دهد، و خدا از چنین طبیعی برتر و بالاتر است. لذا، در پایان آیه، به همین نکته اشاره کرده می‌فرماید: «کسی که نافرمانی خدا و پیامبرش را کند، گرفتار گمراهی آشکاری شده است» «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا». راه سعادت را گم می‌کند، و به بیراهه و بدبختی کشیده می‌شود؛ چرا که فرمان خداوند عالم، مهربان و فرستاده او را که ضامن خیر و سعادت او است، نادیده گرفته و چه ضلالتی از این آشکارتر؟! (مکارم شیرازی: ۱۳۷۴، ۱۷، ۳۴۱-۳۴۲).

همچنین آیات مربوط به امر به معروف و نهی از منکر نیز از جمله آیاتی هستند که در همین طیف از آیات دسته بندی می‌شوند. در قرآن کریم می‌خوانیم: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (آل عمران، آیه ۱۰۴) در این آیه همچون بسیاری دیگر از آیات، دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یکی از مسلمات دین مبین اسلام معرفی و بیان می‌شود. لازمه این کار تعیین چهارچوبی از سوی دین برای اعمال و کردار و همه ابعاد زندگی بشر از سوی دین است که بر اساس آن و معیارهای تعیین شده‌اش، می‌توان هر عملی را که در درون این چهارچوب و مطابق آن معیارها صورت پذیرد، معروف و اعمال خارج از آن را، منکر قلمداد نمود. بدیهی است، جدای از مباحث فنی مربوط به امر به معروف و نهی از منکر، اصل جعل چنین حکمی به معنای محدودیت انسان و عدم آزادی مطلق اوست.

آیات مربوط به تقوی نیز به همین نحو قابل ارزیابی و نتیجه‌گیری هستند. آنجا که خداوند می‌فرماید: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (فتح، آیه ۲۶) در این آیات نیز، وجوب تقوی بر مومنین، موجب پذیرش نوعی محدودیت برای آنان بوده و منافاتی با آزادی دارد. موارد بسیار از این دست آیات در قرآن کریم می‌توان یافت که نوعی چهارچوب، محدودیت یا معیار را برای مسلمانان و مومنین تصویر می‌کنند؛ آیات امر به حق، هدایت به حق (اعراف، آیه ۱۸۱)، حکم به حق (ص، آیه ۲۶) را نیز از همین قبیل می‌توان شمرد.

سنت

همانگونه که در ابتدای بحث اشاره شد، منابع روایی ما با تمام غنائی که دارند در بحث آزادی به معنای مورد نظر ما، کمتر پرداخته‌اند. در جستجوی اولیه، روایات مربوط به آزادی به سه دسته قابل تقسیم هستند:

دسته اول: که عمده احادیث را در بر می‌گیرند، روایات مربوط به بحث امان و عبیدند. و به طور طبیعی در مباحث مربوط به بردگان و کنیزان بسیار کاربرد دارند. ما به جهت اختصار و عدم ارتباط، ضرورتی برای ذکر نمونه نمی‌بینیم.

دسته دوم: روایاتی هستند که در خصوص حریت به معنای آزادی، آزادمنشی، کرامت، شخصیت و محترم بودن انسان صادر شده‌اند و هرچند می‌توانند به عنوان مبنای حق آزادی و اینکه چرا باید انسان را موجودی آزاد در نظر گرفت و از این دسته از روایات استفاده نمود اما باز نمی‌توان به آن‌ها به عنوان ادله روایی برای قاعده آزادی استناد نمود؛ به عنوان نمونه به چند حدیث از این دست اشاره می‌کنیم:

«عن الصادق ع: خَمْسُ خِصَالٍ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ خَصَلَةٌ مِنْهَا فَلَيْسَ فِيهِ كَثِيرٌ مُسْتَمْتَعٍ، أَوْلَاهَا: الْوَفَاءُ، وَالثَّانِيَةُ: التَّدْبِيرُ، وَالثَّلَاثَةُ: الْحَيَاءُ، وَالرَّابِعَةُ: حُسْنُ الْخُلُقِ، وَالخَامِسَةُ: وَهِيَ تَجَمُّعُ هَذِهِ الْخِصَالِ: الْحَرِيَّةُ» (ابن بابویه: ۱۳۶۲، ۱، ۲۸۴). و «عن علی ع: إِنَّ الْحَيَاءَ وَالْعِفَّةَ مِنَ خَلْقِ الْإِيمَانِ، وَإِنَّهُمَا لَسَجِيَّةُ الْأَحْرَارِ وَشِمَّةُ الْأَبْرَارِ» (تمیمی آمدی: ۱۴۱۰، ۲۳۹).

دسته سوم از روایات که در خصوص طبیعت آزاد بودن انسان بحث می‌کنند و با اطلاق گیری می‌توان از آن‌ها به عنوان مستند قاعده آزادی استفاده نمود. از جمله، روایت معروف امیرالمومنین (علیه السلام) که می‌فرماید: «لَا تَكُونَنَّ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ حُرًّا» (شیخ الاسلامی: ۱۴۲۸، ۱۱۲) و نیز بیان نورانی و تاریخی امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا که فرمودند: «وَيَلَكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينَ فَكُونُوا أحراراً فِي الدُّنْيَا» (اصفهانی: ۱۴۱۹، ۷۹) و نیز از امام صادق (علیه السلام) روایت است که: «إِنَّ الْحُرَّ حُرٌّ عَلَى جَمِيعِ أحوَالِهِ» (مجلسی: ۱۴۰۳، ۶۸، ۶۹). در این روایات بدون اشاره به جهات موجود در دو دسته اول از روایات، نوعی دلالت بر آزاد بودن انسان تأکید شده است. خصوصاً در روایت اخیر که می‌توان از آن، برای اثبات انواع آزادی‌ها استفاده نمود.

از جمله روایاتی که می‌توان به آن استناد نمود، روایت نبوی «الناس مسلقون علی أموالهم» (ابن ابی جمهور: ۱۴۰۳، ۱، ۴۵۷) است. از فحوای این حدیث و با تمسک به دلیل اولویت، تسلط انسان بر نفس و اعمال و کردارش نیز ثابت می‌شود (طباطبایی حکیم: ۱۳۹۱، ۱۱، ۵۴). در مقابل، تمامی احادیث و روایاتی که بر تکلیف مداری و تبیین احکام یا تنظیم چهارچوب زندگی فرد بر اساس تعالیم و معیارهای دین تاکید می‌کنند را می‌توان به‌عنوان روایات منافی آزادی قلمداد نمود. هرچند در مقابل، می‌توان گفت: اصل جعل تکالیف از سوی شارع، دلالت بر اصالت آزادی انسان می‌کند. به عبارت دیگر: اگر انسان آزاد نبود، تشریح تکالیف و احکام از سوی خداوند معنایی داشت.

سیره عقلا

از جمله ادله‌ای که می‌توان با تمسک به آن، قاعده فقهیه آزادی را اثبات نمود، «سیره عقلا» می‌باشد. بدیهی به نظر می‌رسد که عقلا در امور مختلف و در شئون گوناگون زندگی خویش بنا را بر احترام و حفظ آزادی می‌گذارند. این سیره در بخش‌های مختلف زندگی انسان بروز و ظهور داشته و دارد. یکی از این زمینه‌ها، بحث قوانین متعارف بشری در حیطه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و ... است که عقلا آن‌ها را با پیوست آزادی دنبال می‌کنند. همانطور که قبلاً اشاره شد، آزادی‌ای مد نظر عقلا است، که محدودیت و تعرض به حقوق دیگران را در پی نداشته باشد و به عبارت دیگر، اصل آزادی در قانون‌گذاری‌های بشری همواره مورد توجه عقلا قرار داشته است و مشی عملی ایشان این ادعا را ثابت می‌کند. در عین حال، اگر دلیل قاطع‌تری و مصلحت مهم‌تری مانند حفظ نظام اجتماعی و نظم عمومی در تعارض با آزادی بود، عقلا آن را بر اصل آزادی مقدم می‌دارند. از سوی دیگر در تفسیر، تصحیح و یا تغییر قوانین و احکام، یکی از مولفه‌هایی که عقلا در نظر می‌گیرند، همخوانی یا عدم آن با اصل آزادی است. از مجموع آنچه گفته شد، می‌توان به این گزاره رسید که عقلا به آزادی به عنوان یک اصل یا قاعده بالادستی نگاه می‌کنند و برای آن اهمیتی افزون از قواعد متعارف در نظر می‌گیرند. با همین بیان، می‌توان ادعا نمود که شارع مقدس نیز در مقام تشریح احکام دینی برای عقلا بر همین اساس عمل نموده است. به ویژه این سیره عقلا در زمان معصومین وجود داشته و در مرئی و منظر ایشان قرار داشته است. همچنین مشی عقلا و تصمیم‌گیری آنان بر اساس این سیره، قطعاً در امور دینی نیز اعمال می‌شد، در عین حال شواهد تاریخی هیچ‌گونه ردعی را از سوی معصومین (ع) در برابر این سیره عقلا برای ما نقل نموده است. با ضمیمه نمودن همه این مطالب و مقدمات، می‌توان از سیره عقلا، قاعده آزادی را مورد تایید شارع دانست.

قواعد و اصول فقهی مرتبط با قاعده آزادی

علاوه بر آیات و روایات، از مضمون برخی قواعد فقهی دیگر نیز می‌توان در جهت اثبات قاعده فقهی استفاده نمود.

قاعده سلطنت بر نفس

این قاعده می‌تواند از مهمترین قواعد فقهی به شمار رود که در جهت اثبات قاعده آزادی به ما کمک خواهد نمود. بر اساس این قاعده، هر انسانی بر همه افعال و کردار خویش ولایت و تسلط دارد و به جز در موارد استثنای قطعی و ثابت شده به وسیله دلیل معتبر شرعی، اختیار همه افعال و اعمال وی با خود اوست. به دیگر سخن، خداوند به گونه‌ای انسان را خلق نموده که نسبت به همه کارهایی که می‌تواند انجام دهد، مختار و مسلط است. بنابراین با اعضا و جوارح خویش، مجاز به انجام هر کاری است، مگر موارد ممنوع شده از سوی شارع. در نتیجه، در موارد شک در جواز تصرف در اعضای خود جهت انجام کاری، به استناد همین قاعده محکوم به جواز است. (زارعی سبزواری: ۱۴۳۹، ۱۱، ۵۴). آنچه در قاعده آزادی نیز به دنبال اثبات آن هستیم، دقیقاً چیزی شبیه یا بسیار نزدیک به مفاد قاعده سلطنت بر نفس است. خصوصاً اگر بتوان گفت که مقصود از اعضا و جوارح در این قاعده اعم از مغز و اندیشه است که در این صورت شامل آزادی در بیان و قلم و اندیشه و ... نیز خواهد شد.

قاعده سلطنت بر مال

بر اساس این قاعده منصوصه، افراد حق تصرف اعتباری (همچون بیع، اجاره، هبه و...) و مادی (خوردن و آشامیدن و ...) در اموال خود، به هر شکل و روشی را دارند. البته برخی نیز این قاعده را مختص تصرفات اعتباری دانسته‌اند. (طباطبایی حکیم: ۱۳۹۱، ۷، ۱۶۶-۱۶۷). در هر صورت همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد مرحوم حکیم از این قاعده، قاعده سلطنت بر نفس را از راه اولویت نیز پذیرفته‌اند که با قاعده آزادی تطابق بسیاری دارد.

قاعده نفی اکراه

بر اساس این قاعده، هر نوع اکراهی باعث ساقط شدن آثار عمل و تصرف شخص مکروه می‌شود. (زارعی سبزواری: ۱۴۳۹، ۱۵، ۲۲۶) چنانچه از میان نظرات گوناگون در خصوص ماهیت اکراه، قائل به مطلق اکراه و هر نوع تاثیرگذاری بر تصرفات فرد شویم، بر اساس آن، این قاعده، موید اصالت آزادی خواهد بود و به تبع آن، می‌توان برای اثبات قاعده آزادی به آن تمسک نمود.

قاعده نفی ولایت بر غیر

بر اساس این قاعده، هرگاه در موردی، دلیلی بر اثبات ولایت وجود نداشته باشد و ثبوت ولایت شخصی بر شخص دیگر، مشکوک باشد، اصل «عدم ولایت» جاری می‌شود. در علم حقوق نیز اصلی تحت عنوان «اصل عدم صلاحیت» مطرح است که مفهومی بسیار نزدیک به قاعده عدم ولایت دارد. در تمامی مواردی که احتمال ثبوت ولایت در آن‌ها وجود دارد، در صورت وجود دلیل و فقط به اندازه مدلول آن، ولایت اثبات می‌شود؛ اما اگر در موردی، دلیلی بر اثبات ولایت وجود نداشته باشد و ثبوت ولایت شخصی بر شخص دیگر، مشکوک باشد، اصل «عدم ولایت» جاری می‌گردد. این خود نوعی آزادی را برای طرف مقابل تثبیت می‌کند.

قاعده لاضرر

قاعده لاضرر قاعده فقهی برگرفته از متن حدیث نبوی «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» که بر نفی ضرر و زیان زدن به خود و دیگران در دین اسلام و حرمت آن دلالت می‌کند. قاعده لاضرر از قواعد مشهوری است که در بیشتر ابواب فقهی کاربرد دارد و در اهمیت آن گفته شده که یکی از پنج قاعده‌ای است که مسائل فقهی بر آن استوار است. و به قاعده‌ای بدیهی مبدل شده است. (بجنوردی: ۱۳۷۷، ۱، ۲۱۱). قاعده لاضرر به معنای نفی مشروعیت هر گونه ضرر و اضرار در اسلام است و بر اساس آن، هر حکمی که موجب ضرر برای بندگان گردد، از آنان ساقط خواهد شد و نشان دهنده بنای شارع مقدس در عدم تضییق بر عباد است.

قاعده لا حرج

واژه حرج در قرآن کریم، به معنای «ضیق، تنگی، سختی و گناه» به کار رفته است؛ و واژه عسر در قرآن کریم، به معنای «صعب، تنگ، دشوار» است؛ این قاعده به معنای، سقوط تکلیف شاق غیر قابل تحمل به حسب عادت است. بنابراین قاعده نیز شارع مقدس از جعل هرگونه حکم حرجی بر بندگان خود امتناع نموده و هر حکمی که برای آنان موجب حرج گردد، مشمول امتنان حضرت حق شده و از آنان ساقط می‌گردد. این قاعده نیز نشان دهنده مذاق شارع در عدم قرار دادن بندگان در تنگناها و محذورات است.

قاعده نفی سبیل

همانگونه که قبلاً اشاره شد علاوه بر آنکه نباید راهی برای سیطره کافرین بر مسلمانان باز گذاشت، (بجنوردی: ۱۳۷۷، ۱، ۱۷۷). در مقابل نیز مسلمانان نباید نسبت به غیر مسلمانانی که در حالت جنگی با آنان نیستند، تحکم و سیطره پیدا کنند.

قاعده حل و اباحه

مفاد این قاعده عبارت است از اینکه هر شیئی از اشیاء (چه اعیان و چه افعال) بماهو شیء، محکوم به حلیت و اباحه است تا زمانی که دلیلی معتبر بر خلاف آن اقامه گردد. (زارعی سبزواری: ۱۴۳۹، ۹، ۲۱۷). روح حاکم بر این قاعده نیز نشان از علاقمندی شارع بر بسط آزادی و توسعه دایره عمل و تحرک انسان در زندگی است که از آن، می‌توان برای قاعده آزادی نیز استفاده نمود.

قاعده احترام

این قاعده نیز از قواعد منصوصه در فقه است. پیامبر مکرم اسلام (ص) می‌فرماید: «حرمة مال المسلم كحرمة دمه» (دارقطنی: ۱۴۲۴، ۳، ۴۲۵) در اینجا مقصود از حرمت، نوعی حریم برای اموال مسلمان است که نباید مورد تعرض و تضییع واقع شود. شواهد قرآنی نیز بر این معنا وجود دارد (بقره، آیه ۱۹۴؛ حج، آیه ۳۰). از آنجا که مقصود از مال، هرآنچه‌ای است که دارای مطلوبیت و مرغوبیت نزد مردم از جهت تاثیرگذاری در معاش و تامین نیازهای آنان، است، از این جهت علاوه بر اعیان و جواهر، شامل منافع و عوارض نیز می‌گردد. اگر همین مبنا را بپذیریم، شمول لفظ مال بر عمل و کار انسان‌ها، قطعی است و با اطلاق گیری، اعمال فکری آنان را نیز شامل می‌شود. بنابراین اموال، منافع، اعمال و افعال و نیز اندیشه‌های افراد، محترم هستند.

در اینجا دو نکته حائز اهمیت است؛ یکی اینکه هرچند این روایت در منابع عامه ذکر شده، اما روایات دیگری به همین مضمون در منابع حدیثی اهل بیت (ع) موجود است؛ به عنوان مثال رسول خدا (ص) می‌فرماید: «سباب المؤمن فسوق، وقتاله كفر، وأكل لحمه معصية لله وحرمة ماله كحرمة دمه». (جرعاملی: ۱۴۱۶، ۱۲، ۲۸۲). دوم اینکه چرا از لفظ مسلم استفاده شده است و آیا این قاعده در خصوص غیر مسلمانان کارایی ندارد؟ در جواب باید گفت: همانگونه که در برخی روایات اشاره شده است، ظلم به دیگران حتی اگر کافر باشند نیز نکوهیده شده است. (مجلسی: ۱۴۰۴، ۱۰، ۳۰۴) و در هیچ حالتی نباید حقی از هرکسی ضایع شود (جرعاملی: ۱۴۱۶، ۱۳، ۳۹۱) و از سوی دیگر در قرآن کریم بر کرامت انسانی تاکید شده است (اسراء، آیه ۷۰)، بنابراین مسلمان بودن در این قاعده خصوصیتی ندارد و اختصاص مسلمان یا مومن در اینگونه روایات یا به دلیل تاکید و اهتمام به این قشر از جامعه است یا اهم بودن کرامت و حرمت آنان از دیگران (حجرات، آیه ۱۳) و یا به دلیل مخاطب روایات بودن مسلمانان است. (زارعی سبزواری: ۱۴۳۹، ۱۱، ۲۹۸-۲۹۹). بنابراین از این قاعده نیز می‌توان برای اثبات آزادی انسان استمداد نمود.

قاعده صحت

مقصود از این قاعده یا منزه شمردن مسلمان از ارتکاب امور ناشایست و قبیح از نظر شرع و یا حکم به صحت اعمال وی و ترتب آثار آن عمل است. (زارعی سبزواری: ۱۴۳۹، ۹، ۷). در هر صورت آنچه برای ما مهم است، نوع نگاه مثبت شارع به اعمال و رفتار بندگان است. آنچه باید در این بین مورد بررسی واقع شود، شمول این قاعده برای غیر مسلمانان است و در این صورت می‌توان از آن برای پشتیبانی قاعده آزادی استفاده نمود.

اصل برائت

اصل برائت که به آن، «فرض بی‌گناهی» هم گفته شده و یکی از کاربردهای مهم آن، اثبات بی‌گناهی متهم است، یکی از اساسی‌ترین اصول بشر بوده که همواره به آن تاکید شده است. این اصل مهم علاوه بر قوانین داخلی، در کنوانسیون‌های بین‌المللی نیز بیان شده است. ماده ۱۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر بیان می‌دارد: «هر شخصی که متهم به ارتکاب یک جرم کیفری می‌شود، حق دارد که بی‌گناه فرض شود، مگر این که تقصیرش، مطابق قانون در یک دادگاه علنی که در آن تمامی تضمینات لازم برای دفاع پیش‌بینی شده باشد، ثابت شود». از همین رو، و با توجه به مقدمات بالا در خصوص مفهوم اصل برائت می‌توان گفت: این اصل به تفاوت متهم و مجرم اشاره دارد و مفهوم اصل برائت این است که همه افراد، بی‌گناهند و باید بی‌گناه انگاشته شوند و صرف اتهام به یک جرم، آن هم بدون ادله اثبات کافی و تا پیش از صدور حکم محکومیت از سمت دادگاه، نمی‌توان و نباید فرد را مجرم دانست و او را از حقوقش محروم نمود.

اصل آزادی اراده

مبانی اصل آزادی اراده از مباحث علم فقه و علم حقوق بوده و به معنای مبانی مشروعیت کلی قراردادهای عقلایی است. برخی فقها (عموماً متقدمین) این اصل را نپذیرفته و قراردادها را تنها در قالب عقود معین معتبر می‌دانند؛ با این حال اصل آزادی اراده در حقوق ایران پذیرفته شده (قانون مدنی، ماده ۱۰) و از آنجا که شارع مقدس در معاملات، طریقه خاصی را اختراع نکرده و نقش شارع در مورد معاملات، نقش امضایی است، بسیار از فقهای معاصر نیز این اصل را پذیرفته‌اند. مهم‌ترین نتیجه اصل آزادی اراده آن است که اشخاص، می‌توانند قراردادهای خود را زیر هر عنوان که مایل باشند منعقد ساخته، نتایج و آثار آن را به دلخواه معین کنند.

اصل مصلحت در تصرف در امور عامه

مصلحت را می‌توان از جمله قواعد کاربردی در حوزه اداره جامعه قلمداد نمود که به واسطه مباحث نظری و کاربردهای عملی آن مورد توجه بسیاری از اندیشمندان مسلمان بوده است. در این میان برخی از نویسندگان، مستند به ظهور و توسعه قاعده مصلحت در نظام سیاسی شیعی، معتقد شده‌اند که الگوی دینی حکومت شیعی به واسطه عنصر مصلحت، عرفی شده است. مصالح عام، مقابل مصالح شخصی بوده و به مصالحی گفته می‌شود: که در آن، نفع و مصلحت عموم و یا اکثر افراد جامعه در نظر گرفته شده، نه منفعت شخص یا گروهی خاص. برخی عام بودن مصلحت را از شرایط حجیت مصالح مرسله دانسته‌اند.

نتیجه گیری

با توجه به آنچه در این نوشتار بیان شد، به نظر می‌رسد می‌توان با تتبع تخصصی توسط اصحاب فن و فقاها، از متون و منابع دینی، «قاعده آزادی» را به لیست قواعد فقهی افزود. علاوه بر مراجعه به ادله اربعه، استفاده از قواعد و اصول فقهی و اصولی مشابه و هم‌سو با قاعده آزادی و به کارگیری بخشی از مستندات آن‌ها در اثبات و تثبیت و تایید قاعده آزادی از کارایی زیادی برخوردار است.

منابع

- [۱] قرآن کریم
- [۲] ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین (۱۴۰۳)، عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، چاپ اول، قم: مؤسسه سیدالشهداء(ع).
- [۳] ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی (۱۳۶۲)، الخصال، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- [۴] ابن سید الناس، محمد بن محمد (۱۴۱۴)، عیون الاثر فی فنون المغازی والشمال والسير، چاپ اول، بیروت: دارالقلم.
- [۵] ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴)، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
- [۶] اصفهانی، ابوالفرج (۱۴۱۹)، مقاتل الطالبیین، چاپ سوم، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- [۷] بجنوردی، سید حسن (۱۳۷۷)، القواعد الفقهیه، قم: نشر الهادی.
- [۸] انصاری، مرتضی (۱۴۱۹)، فرائد الأصول، چاپ اول، قم: مجمع الفکر الإسلامی.
- [۹] تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد (۱۴۱۰)، غرر الحکم و درر الکلم، چاپ دوم، قم: دار الکتب الإسلامی.
- [۱۰] حرعالمی، محمد بن حسن (۱۴۱۶)، تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لإحياء التراث.
- [۱۱] حکیم، سید محمدتقی (۱۴۱۸)، الاصول العامة للفقہ المقارن، چاپ دوم، قم: مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام.
- [۱۲] دارقطنی، علی بن عمر (۱۴۲۴)، سنن الدارقطنی، بیروت، مؤسسه الرساله.
- [۱۳] روزنتال، فرانسیس (۲۰۰۷)، مشکلة الحرية فی الإسلام، ترجمه معن زیاده و رضوان السید، چاپ دوم، بیروت: دار المدار الاسلامی.
- [۱۴] زارعی سبزواری، عباسعلی (۱۴۳۹)، القواعد الفقهیه فی فقه الامامیه، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
- [۱۵] سبحانی، جعفر (۱۴۲۳)، تهذیب الاصول (تقرير ابحاث الاستاذ السید روح الله الموسوی الامام الخمينی قدس سره)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).
- [۱۶] شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۴۰)، القواعد و الفوائد، چاپ دوم، قم: مجمع الذخائر الاسلامیه.
- [۱۷] شیخ الاسلامی، سید حسین (۱۴۲۸)، هداية العلم فی تنظیم غرر الحکم، قم: مؤسسه انصاریان.
- [۱۸] طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۹۰)، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- [۱۹] طباطبایی حکیم، سیدمحسن (۱۳۹۱)، مستمسک العروة الوثقی، چاپ چهارم، قم: دارالتفسیر.
- [۲۰] طریحی، فخر الدین بن محمد (۱۳۷۵)، مجمع البحرین، چاپ سوم، تهران: نشر مرتضوی.
- [۲۱] فیاض، محمد اسحاق (۱۴۱۰)، المحاضرات فی اصول الفقه، چاپ اول، قم: مؤسسه انصاریان.
- [۲۲] مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳)، بحار الأنوار، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- [۲۳] مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۴)، مرأة العقول، چاپ دوم، بیروت: دار الکتب الاسلامیه.
- [۲۴] مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه.